

دیوانگی !

دردل دیوانه ام دیوانه ای جا کرده است !
سینه از این همزبانی شور برپا کرده است !

غم از این دیوانگی ها رنجه شد، از ما گریخت
خود نمی دانم که اکنون در کجا جا کرده است !

دوست عهد دوستی بشکست و پنهان شد ز ما
هر چه می گیرم سراغش سخت حاشا کرده است !

خصم با ما از سر بیگانگی هرگز نکرد
ظلم و بیدادی که این مهپاره با ما کرده است !

در دیوار خویش ارج و آبرویی داشتم
شوخ چشمی بین که ما را خوار و رسوا کرده است !

با سر شوریده گفتم دل ز دام ما گریخت
گفت این دیوانه مجنون است بیجا کرده است !

رضا شاپوریان
دوشنبه ۱۱ مای ۱۹۹۸